بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 8/2/1387

بحث سر این بود که مرحوم حاج شیخ با تقریب خودشون خواستن عدم تداخل را نتیجه بگیرند که محصّل تقریب این بود که مراد تابع اراده است اگر اراده متعدد شد مراد متعدد میشود واگر اراده واحد شد مراد هم واحد میشود ،ما عرض میکریم که نه معقول نیست که اراده به یک مراد نا متعیّن تعلق بگیرد باید یک نحوه تشخصی ارتباط داشته باشد یک توضیح بیشتری این مطلب راعرض کنم انسان گاهی اوقات مصلحت را در یک عنوانی میبیند که این عنوان هیچگونه ارتباطی با خارج مستقیما ندارد مثلا انسان نسبت به سود علاقه دارد نسبت به ازدیاد مال علاقه دارد ،محبوب اولیه انسان ازدیاد مال است ،این ازدیاد مال تا یک محبوب تطبیقی پیدا نکند نمیتواند من را تحریک کند ، محبوب تطبیقی یعنی ارتباط این عنوان با خارج ،من باید روشن باشد بالاخره این ازدیاد مال بوسیله مطلق معامله است یا معامله خاص است ، یکبار معامله است دوبار معامله است، از جهت اینکه متعلق به نحو مطلق است یا مقیّد، تا این خصوصیات روشن نباشد محرکیّت برای شخص پیدا نمیکند ، این هم مرحله دوم، این مرحله در واقع باید روشن بشود که چه چیزی محقق غرض من هست چه فعل خارجیی محصّل غرض من هست،تا در افق نفس انسان روشن نشود که چه چیزی محصل غرض انسان هست اراده انسان تعلق نمیگیرد یعنی انسان را به طرف عمل آن محبّت اولیّه تنها به توفیق این اراده تطبیقی تحریک میکند البته این مرحله دیگه ای هست که مثلا صرف الوجود شیئ را انسان میبیند که محصل عرضش است ، همین مقدار مثلا یک معامله ای بکند این باعث ازدیاد مال میشود هیچ خصوصیّتی مثلا اگر در معامله نباشد،و از این به بعد یک مرحله ای هست که در واقع مرحله سومی از تطبیق هست که د راراده تشریعی در همینجا به امر و نهی می انجامد و دیگه بیشتر از این جزئی نمیشود و بیشتر از این تعیّن پیدا نمیکند ولی اراده فاعل برای اینکه به آن فعل خارجی منجر بشود باید باز جزئیتر بشود ، صرف الوجود یک عنوانی هست قابلیت انطباق بر افراد عدیده را دارد ممکن است این معامله امروز باشد ممکن فردا باشد ، از جهت زمان، ممکن در یک مکان باشد ممکن در آن مکان باشد،ممکن است با این آقا باشد ممکن است با آن آقا باشد از جهت متعلق ، بعد سایر مشخصاتی که یک عنوان کلی را تعیّن می بخشد تمام اینها باید مشخص بشود تا انسان آن وجود خارجی را محقق کند، اراده انسان اگر بخواهد بالفعل به آن عمل خارجی بیانجامد باید تمام این مشخصات در افق نفس انسان مشخص بشود تا اراده انسان به آن محرّک عضلات بشود برای آن فعل خارجی،البته عرض کردم اراده تشریعی لازمی نیست ، اراده تشریعی میتواند به همان عنوان صرف الوجود تعلق بگیرد ولی اراده فاعل مختار چون میخواهد تحریک کند عبد را ، فاعل را به آن عمل خارجی باید از یک نوع تعیّن کاملا خاصّ تر پیدا کند،خوب که البته اینجور مشخصاتی که باعث میشود که صرف الوجود در این فرض خاص تعّین پیدا کند یکسری امورش اختیاری است یکسری امورش غیر اختیاری است آنها دیگه بستگی به آن مراد اولیّه من ندارد دیگه هوسهای نفسانی و چیزهای دیگه ای هست که تأثیر میگذارد در اینکه انسان کدام معامله را انتخاب کند برای اینکه محقق صرف الوجود باشد ،این محصّل عرض ما.اینجا بد نیست یک نکته ای را اشاره بکنم مرحوم آشیخ محمد حسین اینجا اساسا نسبت به صرف الوجود ، اینکه صرف الوجود معقول هست یک شبهه ای را طرح کردن در بحث نواهی، در بحث نواهی بحث سر این بوده در کفایه که آیا صیغه نهی دال بر تکرار هست؟ ایشان میگه صیغه نهی دال بر تکرار نیست همچنان که صیغه امر هم دال بر تکرار نیست بلکه این تکرار و عدم تکرار مقتضای حکم عقل است ،چون امر و نهی هردو به طبیعت تعلق گرفتن ایجاد طبیعت به این هست که یک فردش را بیاورد ،انعدام طبیعت به انعدام جمیع افراد است ،این محصل فرمایش آخوند،مرحوم آشیخ محمد حسین مفصل بحثهایی دارند من تیکه ای که مربوط به محطّ کلام ما هست عرض میکنم، ایشان میگن این نحوه ای که مرحوم آخوند تعبیر کرده به نحو صرف الوجود معقول نیست ،اینکه ما بگیم در واقع ما طبیعت را به گونه ای لحاظ کنیم که آن عدم کلیّ طبیعت تبدیل بشود به وجود ، یک موقعی اصلا لوح وجود اصلا درش طبیعت وجود ندارد ،یک موقعی آن لوح وجود تبدیل میشود به وجود که در واقع با اول وجودات طبیعت این صرف الوجود تحقق پیدا میکند ،نقیض این این هست که اصلا طبیعت هیچگونه مصداقی نداشته باشد ،این هم انعدام طبیعت هست ،ایشان میفرمایند که این مطلب درست نیست به دلیل اینکه این مفهوم صرف الوجودی که شما فرض کردید این مفهوم مطابق خارجی ندارد ، هروجودی در عالم خارج طارد عدم خودش است ،اولین وجود طارد عدم خودش است و این اولین وجود بله ملازم هست با اینکه وجود دوم نباشد وجود سوم نباشد وجود چهارم نباشد ،ولی خود اول وجود طارد عدم خودش هست نه شیئ دیگری ، پس بنابراین شما نمیتوانید این شکلی تصویر کنید که یک مفهومی باشد که با خودش با اولین وجود تحقق پیدا کند ،نقیضش این باشد که اصلا طبیعت نباشد ، این معقول نیست و امثال اینها،مرحوم آقای روحانی یک بحثهایی اینجا کرده من نمیخواهم وارد آن بحثها بشوم ولی واقعیت امر این هست که تصور شده یک خلطی اینجا شده بین مفاهیمی که ذهن انسان برای حکایت از خارج آنها را میسازد و در ذهن انسان وجود دارد ،بعضی وقتها ذهن انسان یکسری مفاهیمی دارد که این مفهوم دقیقا از خارج متعیّن حکایت میکند ،ببینید زید از آن زید خارجی حکایت میکند ،زید بر عمر منطبق نیست بر خالد منطبق نیست ..تعیّن دارد در آن متعلق خارجیش،اگر زید تحقق پیدا بکند عدم زید ازبین رفته است این وجود زید طارد عدم خودش است ،به دلیل اینکه خود این مفهوم یک نوع تعیّن ثبوتی دارد من نمیخواهم بگم حتما باید موجود باشد حتی در ظرفی هم که معدوم هست ذهن انسان به گونه ای این مفهوم را تصور کرده که اگر بخواهد وجود پیدا کند وجودش به این است که این عدم خاص تبدیل بشود به وجود خاص ،این یک تصویر هست. بیشتر ذهنهای فلسفی با اینجور مفاهیم آشنا هست ولی یکسری مفاهیمی هست که این مفاهیم تا آن شیئ وجود خارجی پیدا نکند یک نحوه عدم تعیّنی درآن وجود دارد ،ببینید اولین وجود نماز ایا نماز در این اطاق هست یا در آن اطاق هست ،نماز اول وقت است آخر وقت است، نسبت به تمام اینها لامتعیّن است ،بعد از اینکه وجود پیدا کرد تعیّن پیدا میکند یعنی قبل از وجود که اراده انسان هم قبل از وجود به آن تعلق میگیرد،بعد از وجود که انسان اراده نمیکند ،اراده بر این هست که این طبیعت را در خارج انسان تحقق ببخشد ، مفاهیمی مثل صرف الوجود یک مفاهیمی هست که تعیّن خارجی ندارد هرچند نحوه ارتباطش با خارج مشخص است ،یک موقعی هست که اصلا هیچگونه نحوه ارتباطش با خارج مشخص نیست ،عرض کردم سه مرحله ما مفاهیم داریم ،یک مفهومی هست که اصلا ارتباط با خارج ندارد ، یک مفهومی هست که ارتباط با خارج دارد ولی هنوز لامتعیّن است ،لا متعیّن است یعنی چی؟یعنی صلاحیت دارد بر مفاهیم مختلف بر مصداقهای متعدد قابل انطباق است ولی فقط بر یکی از اینها انطباق پیدا میکند ، همانی که اولین بار تحقق پیدا میکند ، من که میخواهم این را محقق کنم اختیار دست خودم هست که این طبیعت را در ضمن کدام یک از این افراد تحقق ببخشم ، هرکدام یک از این افراد که تحقق پیدا کرد آن تأمین کننده آن غرض من است ،ولی نه به خاطر اینکه آن فرد خاص است ، آن فرد خاص دو حیثیّت دارد یک حیثیّتش این است که یک فرد خاصی است در یک زمان خاصی ایجاد شده در یک مکان خاصی ایجاد شده ، یک موقع هست نه به دلیل ینکه اول تر به آن طبیعت است ، ممکن است آن یکی باشد ممکن بود سومی باشد، ممکن بود چهارمی باشد،یعنی تعیّنش بعد از وجود است ،این نکته را توجه بفرمایید که تفاوت اینها بحث کلی و جزئی نیست ، کلی یک مفهومی است که مصادیق مختلف دارد مثلا اولی انسان است دومی هم انسان است سومی هم انسان ....تمام انسان است ،انطباق ما به اذاهای زیادی دارند ولی اینها جزئی هستند ، صرف الوجود مصداقش جزئی است ، بر یک فرد بیشتر انطباق پیدا نمیکند ولی آن فرد لامتعیّن است ،تعیّنش بعد از وجود است در قبل از ظرف وجودی تعیّن ندارد ، یکسری مفاهیمی ما داریم مفهوم جزئی هستند ولی جزئی دو سنخ داریم جزئیهایی که تعیّن خارجی دارد و جزئیهایی که تعیّن خارجی ندارد ، کلی آنچیزی است که مصادیق متعدد دارد ، یک انسان را به دوجور میتوانید تصویر کنید یک انسان را اولین انسان یک موقعی تصویر میکنید اولین انسان جزئی است چون یک انسان خودش یک ابهامات ویژه دارد ، یک انسان اگر مرادتون این هست که اولین انسانی که وارد این اطاق شد ،اولین انسان یک فرد که بیشتر ندارد ولی این یک فرد برای من نا مشخص هست ، (یک نوع تعدد مصداق ندارد مصداقش واحد است همین مصداق واحد را ذهن انسان نمیداند کدام مصداقش است حالا تعیین کننده اینکه کدام یکیش هست به اختیار من ممکن است باشد ممکن به اختیار من نباشد اگر در متعلق امر و نهی اخذ شده باشد به اختیار من است من میتوانم این را اختیار کنم میتوانم آن را اختیار کنم ولی اگر در شرط اخذ شده باشد فرض کنید گفتیم اولین کسی که وارد اطاق شد این جایزه را میبرد این جایزه اعتبار شده و اولین شخصش هم دیگه من نیست خود آن خارجا حالا کدامشون اولین شخص باشد آن متعلق این اراده قرار میگیرد، یعنی در واقع ذهن انسان قادر هست یکسری مفاهیمی را بسازد که این مفاهیم یک مصداق بیشتر ندارند و این یک مصداق ذهن انسان نمیداند یک مصداق به چه نحو است ولی این یک مصداق گاهی اوقات یعنی در واقع جایی که انسان اراده میکند این یک چیز کلی هست که صرف الوجود عدم تعیّن دارد یعنی من نمیدانم بر کدامیک از مصداقهاش قابل انطباق است این صرف الوجود اگر بخواهد متعلق امر و نهی واقع بشود باید یک نحوه فعل وجودی داشته باشد به این معنا که صلاحیّت انطباقش بر افراد به هر حال دست من باشد یعنی به من گفتن که اولین فرد این وجود را تحقق ببخش ، یعنی اراده اگر بخواهد محقق بشود باید یک نحوه تعیّنی در آن صرف الوجود باشد ، این تعیّن با آن تعیّن خارجی فرق دارد بازهم تعیّن ندارد به این معنا که حتما باید ساعت فلان مکان فلان خصوصیات فردی فلان هم همراه این طبیعت باشد ،نه، ولی اختیار عقلی باید در اختیار من باشد یعنی من باید ببینم که آیا آنچیزی که آن غرض اولیّه من را تعیین میکند مطلق وجود شیئ است یا غیر مطلق است ، گاهی اوقات من شک میکنم عیب ندارد اگر هم شک میکنم نسبت به آن قدر متیقنی که غرض من تأمین میشود تأمین کننده غرض من هست اراده من باز متعیّن میشود در مقام اراده من نمیدانم که مثلا آب خوردن به نحو کلی تشنگی من را برطرف میکند یا آب شیرین خوردن، چون نسبت به آن غرض اولیه خیلی اهتمام دارم آن باعث میشود اراده من به آب شیرین تعلق بگیرد اینجا در زمان اراده ولو بخاطر اهمیّت محتمل دیگه تعیّن پیدا میکند اراده من به آب شیرین هست نمیدانم با یک با خوردن آن غرض من تامین میشود یا با پنج بار خوردن تامین میشود ،یک موقعی هست هزینه پنج بار خوردن را ندارم یا پنج بار خوردن ممکن است خودش مضرّات دیگه ای داشته باشد و امثال اینها به خاطر همین یکبار را از باب اینکه تامین کننده غرض من باشد او را انجام میدهم باز هم الان اراده من به یکبار آب خوردن تعلق میگیرد یعنی با در نظر گرفتن همه عواملی که ناشی از جهل من هست و میزان اهمیت آن احتمال آن محبوب اولیه میزان هزینه ای که برای رسیدن آن محبوب اولیه باید صرف کنم و اینجور نکاتی که وجود دارد من بالاخره نهایتا باید اراده من یک نحوه تعیّنی پیدا کند به یک بار آب خوردن به اولین آب خوردن من تحریک میشوم ،آن آب خوردنی که به نحو مطلق است یا به نحو مقیّد است آنها دیگه باید مشخّص بشود تا تعیّن پیدا نکند نمیتواند ابر را تحریک کند اراده تشریعی هم همین است اراده تشریعی باید یک نوع تعیّنی مراد پیدا کند ،این تعیّن تعیّن خارجی نیست ، یعنی یک وجود متشخص ، ولو به نحو صرف الوجودی ، صرف الوجود یک مفاهیمی هست که ذهن انسان میسازد مستقیما از خارج حکایت نمیکند یعنی این شکلی نیست که یک ما ازای مشخص و خارجی داشته باشد درست این مطلبی که آشیخ محمد حسین میگن که مفهوم صرف الوجود ما بالازای خارجی ندارد ، مابالازای خارجی معیّن ندارد ولی کی گفته مفاهیم ذهنی حتما باید ما به ازاش در خارج تعیّن پیدا کرده باشد خوب ما وجدانا این را میفهمیم ، این قضیه صدق میکند که الان در این اطاق انسان موجود است همه افراد از این اطاق بروند بیرون این قضیه دیگه صدق نمیکند این یک چیز روشن است ، ما باید با آن وجدانیّات خودمان را کنار نگذاریم که یکچیزی به نام صرف الوجود دارد آن یک مطلب کاملا واضح و روشنی هست،البته آیا این مطلب میتواند مشکل مرحوم آخوند را درآن بحث حل کند ، بماند، آنجا خودش مشکلات خاص خودش را دارد ،من نمیخوام وارد فرق امر و نهی بشوم اگر هردو به صرف الوجود تعلق گرفته باشد لازمه اش عدم تکرار نیست به یک معنا هست به یک معنا نیست ،یکی از اشکالاتی که دارد خوب اگر صرف الوجود باشد چون یکبار نهی را عصیان کردید خوب صرف الوجود تحقق پیدا کرد دیگه نباید بائسیّت داشته باشد ،گفته بود شراب نخور طرف یکبار خورد ، دیگه صرف الوجود موجود شد، متعلقش صرف الوجود نیست بلکه مطلق الوجود است یعنی در واقع هر فردی از افراد شرب خمر یک مفسده جداگانه ای دارد ، اینها به تناسبات حکم و موضوع هست که امر به آن نحو فهمیده میشود نهی به آن نحو فهمیده میشود حالا در بحث بعد بیشتر توضیح میدهم، ولی علی ایّ تقدیر اینکه ما یک اعتبار عقلی و یک عنوان عقلی به نام صرف الوجود داریم واین صرف الوجود میتواند محطّ مصلحت باشد میتواند محبوب باشد میتواند مبغوض باشد این یک چیز وجدانی واضح است ما باید چهارچوبهای فکری که ساختیم آنها را با این اطلاق کنیم ،اگر دیدیم در قالبهای فکری ما نمیگنجد آنها باید اصلاح بشوند و الا این واضح است که من یک موقعی فرض کنید شما در نظر بگیرد قرار اینجا کسی حرف نزند اگر حرف زده بشود بچه بیدار میشود ، نهی میکنیم از حرف زدن ،آنچیزی که مبغوض من هست صرف الوجود تکلم است ، اینکه عدم تکلم تبدیل بشود به تکلم مبغوض است یک مصداق هم ندارد آن تکلم محقق صرف الوجود است این هم تحقق پیدا کرد دیگه نهی هم بائسیّت ندارد ، ازآن طرف هم گاهی اوقات آنچیزی که محبوب من هست همین صرف الوجود است ،من نمیدانم بچه من قدرت تکلم دارد یا ندارد ، اولین کلمه ای که از دهانش خارج شد غرض من را تأمین میکند که من اصل تکلم برام مهم است گاهی اوقات غرض انسان به این هست به تک تک افراد نیست که با اولین وجود صرف الوجود تحقق پیدا میکند ،انعدامش این هست که با همه افراد منعدم میشود عصیانش هم با یک فرد است ، اطاعتش با مجموع الموجودات است در جایی که نهی تعلق بگیرد نهی اگر به صرف الوجود تعلق بگیرد عصیانش به اولین فرد آن وجود که تحقق پیدا کرد عصیان پیدا میکند دیگه نهی ساقط میشود ، معمولا نهی ها به صرف الوجود تعلق نمیگیرند ، مطلب آخوند دو مرحله دارد یکی اطاعت به تکرار تروک هست یکی اینکه آیا بعد از عصیان باید ترکها تکرار بشود یا نشود ما که میخواهیم بگیم نهی دلالت بر تکرار دارد دو مرحله تکرار ازش فهمیده میشود همین که همه افراد را باید ترک کنیم همین که اگر یکیش هم ترک نکردیم وجود پیدا کرد بازهم باید بقیه را ترک کنیم این مفهوم یک مفهومی هست که مقتضای عقلی نهی نیست یک چیز زائد بر آن هست که حالا متعلق امر و نهی معمولا یکی نیستند ،امر به صرف الوجود تعلق میگیرد نهی به وجود ساری تعلق میگیرد بعدا توضیح بیشتری عرض میکنم.پس بنابراین صرف الوجود معقول هست و به هر حال اراده انسان یکی از انحاء تعیّن مراد تعیّن صرف الوجودی است و همین تعیّن باید به هر حال باشد ، اینکه هیچگونه تعیّنی نداشته باشیم مهمله مهمله باشد در مورد اراده معقول نیست این محصّل عرض ما است که مرحوم امام هم در بحثی که دارند محصّل فرمایششون همین عرض ما است ، ایشان میگه بدون تعیّن مراد ،اراده نمیتواند تعلق بگیرد و امثال اینها،خوب این هم یک نکته . نکته دومی که اینجا وجود دارد مرحوم حاج شیخ تعبیر میکنند که اراده وقتی که متعدد شد باید مراد هم متعدد بشود ، حالا از این بحثهای ایشان بگذریم ،ایشان میگه وحدت و تعدد خارجی مراد تابع وحدت و تعدد اراده است ، این مطلب درست نیست اینها فرع این است که دوتا اراده به صرف الوجود طبیعت نتواند تعلق بگیرد، اگر دوتا اراده به یک طبیعت تعلق گرفته باشد خوب با یک مصداق خارجی هردو اراده تحقق گرفته میشود، باید روشن باشد ، فرض کنید که به نحو لامتعیّن امکان پذیر باشد شاید آن لامتعین ، حالاآن اشکالات را بگذاریم کنار، اگر صرف الوجود باشد یعنی آن لامتعیّن ممکن است در ضمن صرف الوجود باشد ، اگر در ضمن صرف الوجود باشد دوتا اراده ای که به صرف الوجود تعلق بگیرد یک مراد خارجی را بیشتر اقتضا نمیکنند من هم اراده کردم این طبیعت را اولا، یکبار دیگه هم همین طبیعت را اراده کردم ، آن ها مبتنی بر آن بحثی بود که تعدد اراده به طبیعت واحده امکان پذیر هست یا امکان پذیر نیست ، آن بحثی که ما یکی از اشکالاتی که به مرحوم اخوند مطرح میکردیم آن است که فرمایشات شما یک اصل موضوعه دارد اصل موضوع این است که تعدد اراده به مراد واحد امکان پذیر نیست نه تعدد اراده به مراد واحد امکان پذیر است وقتی که چنین شد اراده که متعدد شد ما از کجا بفهمیم مراد خارجی وحدت دارد یا تعدد دارد ، اگر هیچگونه تعیّنی در رتبه سابقه وجود نداشته باشد مجرد اینکه اراده متعدد باشد کافی نیست برای اینکه آن شیئ خارجی را تعیّن ببخشد،این خودش کاشف از این است که در رتبه قبل از اراده مراد شما بر اینها تعیّن داشته باشد ،آن قضیه مهمله ای را که شما فرض میکنید مهمله با صرف الوجود هم صدق میکند با مطلق الوجود هم صدق میکند شاید آن مهمله در ضمن صرف الوجود باشد ، اگر در ضمن صرف الوجود باشد دوتا اراده به صرف الوجود یک دانه مراد در خارج ازشون نمی طراود ،این نکته ای که ایشان هم مطرح میکند که آن معلول مراد خارجی ناشی از علت است این مطلب درست است ولی تاثیر اراده در مراد خارجی به خاطر اینکه اراده به یک عنوانی تعلق گرفته که آن عنوان با آن منطبق است ، یعنی در واقع ما یک مراد ذهنی داریم و یک مراد خارجی داریم ،اراده تا آن مراد ذهنیش تحقق پیدا نکرده باشد نمیتواند علیّت داشته باشد بر مراد خارجی ، نحوه علیت داشتن اراده برای مراد خارجی تابع آن مراد ذهنی است و آن مراد ذهنی تا تعیّن نداشته باشد اراده منقدح نمیشود انقدای اراده بدون تعیّن آن مراد ذهنی از جهت نحوه انطباق بر کارش تا تعیّن پیدا نکند اراده منقدح نمیشود اراده که منقدح نشد آن مراد خارجی هم طبیعتا تحقق پیدا نمیکند بله ما نمیگیم مراد خارجی تشخصش سبب میشود که اراده را متشخص کنیم ، نه مراد خارجی، آن مفهوم ذهنیی که اراده عارض بر او میشود و بحث ما هم همه اش در آن است نه آن مراد خارجی، و تعیّن مراد خارجی تابع کیفیّت آن مراد است اگر آن مراد ذهنی شما به نحو مطلق الوجود باشد مراد خارجی هم متکثّر باشد اگرآن مراد ذهنی به نحو صرف الوجود بود مراد متعیّن نمیشود اگر دوتا اراده به یک مراد تعلق گرفته باشد ، تکثر و عدم تکثر تابع اراده هست ولی اراده هم تابع آن مراد ذهنی هست که به چه نحو ان مراد هست ، آن مراد صرف الوجود است ؟ مطلق الوجود است ؟ امثال اینها ، پس بنابراین ما در واقع تا یک دلیلی نداشته باشیم که آن مراد را متعیّن کند نمیشود ما بگیم که ، در واقع حالا یا تعینی که این تمام بحثهای که ما سابق کردیم که ممکن است مراد ما به هر حال باید تعین داشته باشد حالا این را فردا میگم.